**باسمه تعالی**

[مناقشه حلی : سرایت تنافی از مجعول به جعل (آقا ضیاء) 1](#_Toc464599992)

[تأیید مناقشه: نادرست بودن تفکیک جعل و مجعول 2](#_Toc464599993)

[تأیید بیان نائینی 2](#_Toc464599994)

[مناقشه: عدم خروج تزاحم از تعارض با ترتب (نظر تحقیق) 4](#_Toc464599995)

[افزودن شرط لبی «قدرت شرعیه» 4](#_Toc464599996)

[مناقشه: عدم خروج تزاحم از تعارض با انضمام شرط «قدرت شرعی» 4](#_Toc464599997)

**موضوع**: تعارض/مقدمات/مقدمه یکم تعریف /خروج یا دخول تزاحم در تعریف

**خلاصه مباحث گذشته:**

سخت در فرق تعارض با تزاحم بود. و گذشت که اساس کار سخن مرحوم محقق نائینی است و ایشان فرق آن دو را اینگونه بیان کرده اند. در تعارض تنافی در مقام جعل و تشریع است و در تزاحم تنافی در مقام فعلیت است و مجعول ها با هم تنافی دارند. تکلیف به متزاحمین تکلیف به مالایطاق است.

مرحوم آقا ضیاء یک اشکال نقضی کرد و یک اشکال حلی.

مناقشه حلی : سرایت تنافی از مجعول به جعل (آقا ضیاء)

تفکیک بین تعارض و تزاحم از جهت جعل و مجعول نادرست است، از این جهت فرقی بین تعارض و تزاحم نیست، در تزاحم جعل ها نیز با هم تنافی دارند. اطلاق خطابین متزاحمین با یکدیگر تنافی دارند کما اینکه اطلاق عامین من وجه در مجمع با هم تنافی دارند. اطلاق خطاب نسبت به قدرت محال است چون علما بین علم و قدرت فرق گذاشته و فرموده اند: خطابات مقید به علم نیست، به خلاف قدرت که خطابات مقید به آن هستند، علم از تقسیمات ثانویه است اما قدرت از تقسیمات اولیه است و دخیل در خطاب است ـ حال به حکم عقل یا به اقتضای خطاب که مختار مرحوم نائینی است از این جهت فرق نمیکند ـ شمول خطابات به عاجز محال است، اما شمولش نسبت به جاهل اشکالی ندارد زیرا که علم شرط تنجز است و خطابات نسبت به علم و جهل اطلاق دارند.

و اگر بگوییم خطابات نسبت به قدرت هم اطلاق دارند، معقول نبودن اطلاق خطابین متزاحین لازم می­آید، چون اطلاق «انقذ هذا الغریق» و اطلاق «انقذ ذاک الغریق» نسبت به زید که بر انقاذ بیش از یک نفر قدرت ندارد معقول نیست. خطاب مطلق باشد و قدرت شرط تنجز و فعلیت باشد عیبی ندارد اما غلط است چون در جایی که مکلف فقط یک قدرت دارد اطلاق متزاحمین تنافی پیدا میکنند کما اینکه عامین من وجه در مجمع تنافی دارند.

حل آقا ضیاء

فرق تزاحم و تعارض از جهت ملاک است، اگر هر دو خطاب ملاک داشتند از باب تزاحم است و اگر یکی ملاک داشت از باب تعارض است. و این مباحث در سابق گذشت.

تأیید مناقشه: نادرست بودن تفکیک جعل و مجعول

تفکیک جعل و مجعول از یکدیگر و ادعای تنافی مجعول ها و عدم تنافی جعل ها صحیح نیست، جعل و مجعول یک چیز هستند کما اینکه نظر شریف مرحوم محقق خویی و نظر تحقیق همان است.

و به فرض اگر پذیرفتیم که جعل و مجعول از یکدیگر جدا هستند باز ادعای عدم تنافی در مقام جعل و وجود تنافی در مقام مجعول و فعلیت نادرست است. به خاطر آنکه وقتی مولا جعل را مطلق یا مقید قرار می دهد به جهت مجعول است، و الا اطلاق جعل به تنهایی چه فایده ای دارد؟ مولا جعل را مطلق یا مقید میکند تا مجعول را موسع یا مضیق کند، در نتیجه مجعول تابع جعل است و از خود استقلالی ندارد و اگر شما از اطلاق مجعول دست برداشته و می­گویید مجعول ها اطلاق و تنافی ندارند، لامحالة از اطلاق جعل هم دست برداشته اید، چون مجعول تابع جعل است، تغییر و تحول در مجعول از تغییر و تحول جعل ناشی است.

به ذهن می رسد که نظر شریف مرحوم آقا ضیاء به آن است که در تزاحم علاوه بر تنافی مجعول ها، اطلاق جعل ها نیز تنافی دارند و تفیکیک معنا ندارد

تأیید بیان نائینی

برخی از اصولیون در تثبیت کلام محقق نائینی فرموده اند: بله در تزاحم بدواً جعل ها هم تنافی دارند اما در نظر نهایی این تنافی با ترتب حل میشود.

ترتب از یک طرف

در متزاحمین اگر یکی اهم بود، امر به مهم با عصیان اهم فعلی میشود. «صل» و «ازل النجاسة عن المسجد» امر به ازاله مطلق است و قیدی ندارد اما امر به صلاة مقید است به عصیان ازاله. اینگونه جمع بین اهم و مهم عرفی است. عرف میگوید: اهم را اتیان کن و اگر هم آن را عصیان کردی لااقل مهم را انجام بده. برو درس بخوان و مجتهد شو. اگر مجتهد نمیشوی لااقل درس بخوان احکام را بشناس.

ترتب از دو طرف

در متزاحمین اگر هر دو مساوی بودند، «انقذ هذا الغریق» و «انقذ ذاک الغریق» فعلیت هر کدام از خطابین ترتب دارد بر ترک دیگری. مولا به طور مطلق نفرمود «انقذ هذا الغریق مطلقاً» تا تزاحم پیش بیاید.

به عبارت اصح مشکله در باب تزاحم عدم قدرت است و عرف آن را با ترتب که جمعی عرفی است حل میکند. یا با ترتب از یک جانب یا با ترتب از جانبین.

مرحوم آقا ضیاء اشکال کرد که در باب تزاحم تنافی در جعل هم هست و کسی میتواند از نائینی دفاع کرده و بگوید با مسأله ترتب تنافی در مقام جعل حل میشود و وقتی تنافی در مقام جعل حل شد، حل از آن سرایت میکند به مقام مجعول و تنافی آنجا را هم حل میکند.

پرسش: فارق بین عامین موجه در تعارض و بین متراحمین چیست؟

پاسخ: خطاب ها در عامین من وجه در مجمع تنافی و تعارض دارند و مشکل از قدرت نیست و علاج کار هم ترتب نمیباشد. دو خطاب «اکرم العلما» و «اهن الفساق» در مورد عالم فاسق تعارض دارند و نمیدانیم مولا در مورد او چه حکمی دارد! اما در تزاحم هر چند مشکله در خطاب ها است لکن سرچشمه اشکال در قدرت است و عرف مشکله تنافی را با ترتب حل میکند.

تزاحم دو شرط دارد:

1. مشکله تنافی از ناحیه عجز مکلف باشد
2. ترتب امکان داشته باشد

هر کدام از شرط ها نباشد مسأله از موارد تزاحم نخواهد بود، اگر مکلف عاجز از امتثال دو تکلیف باشد و ترتب امکان نداشته باشد خطابین متعارضین هستند مانند باب اجتماع امر و نهی که مشکله مشکله عجز مکلف است اما چون ترتب امکان ندارد ـ چون در جای خود گفته اند طلب حاصل پیش میآید یا اجتماع مصلحت و مفسده پیش میآید.

اگر ترتب امکان داشته باشد اما مشکله عجز ملکف نباشد باز تزاحم محقق نیست.

اشکال تنافی در مقام جعل در متزاحمین اشکال مهمی است و نمیدانیم مرحوم محقق خویی که سخن مرحوم نائینی را توضیح میدهد چگونه متعرض به اشکال و جواب آن نشده است.

مرحوم محقق نائینی به برکت ترتب تزاحم را از بحث تعارض خارج کرده است.

مناقشه: عدم خروج تزاحم از تعارض با ترتب (نظر تحقیق)

در نظر تحقیق ضم ترتب، تزاحم را از تعارض خارج نمیکند. باز خطاب ها متعارضین هستند.

در تزاحم یک طرفه، ترتب از طرف مهم است، اما اهم مطلق است و قید ندارد، مکلف امر ازاله را عصیان میکند و نماز را هم نمیخواند، با ترک ازاله «صلاة» فعلی شده است و امر ازاله هم که فعلی بود لذا خطابین تنافی دارند. و مولا به دو چیز غیر مقدور امر کرده است.

در تزاحم دو طرفه، اگر مکلف مشغول نجات یک غریق شود، امر به نجات غریق دیگر فعلی نیست و خطاب ها تنافی ندارند، اما اگر امتثال هر دو خطاب را ترک کرد چون در حال عصیان است لذا هر دو فعلی است.

طبق بیان ترتب مشکله تنافی در جعل در برخی صور حل میشود اما در برخی صور دیگر مشکله باقی است.

افزودن شرط لبی «قدرت شرعیه»

شاید در ذهن شریف محقق صدر همین نکته بوده که ترتب به تنهایی در برخی از صور مشکله را حل نمیکند لذا شرط دیگری را افزوده است.

ایشان فرموده اند: خطابات به حکم عقل مشروط به شرط دیگری هستند به نام «قدرت شرعیه». خطابات کما اینکه به حکم عقل مشروط به قدرت تکوینی هستند همچنین مشروط به قدرت شرعی هستند. انقذ الغریق مشروط است به این شرط که اگر قدرت شرعی داری. و قدرت شرعی به آن است که مشغول امتثال تکلیف دیگر نباشی، تکلیفی که از این کمتر نیست، یا مساوی است یا اهم است. «انقذ هذا الغریق» این غریق را نجات بده مشروط به اینکه مشغول به نجات غریق دیگر نباشی. وقتی مشغول به نجات آن دیگری هستی، خطاب فوق بعث ندارد و مرده است، چون شرعا قادر به نجات این غریق نیستی.

به حکم عقل «انقذ هذا الغریق» اطلاق ندارد، چون قبیح است مولا جعل را مطلق قرار دهد در حالی که مکلف شرعا قدرت بر امتثال به طور مطلق را ندارد، این غریق را نجات دهد چه مشغول به نجات دیگری باشد یا نباشد.

مناقشه: عدم خروج تزاحم از تعارض با انضمام شرط «قدرت شرعی»

انضمام شرط «قدرت شرعی» تزاحم را از تعارض خارج نمیکند، چون با حفظ شرط «قدرت شرعی» ممکن است مکلف هر دو خطاب متزاحمین را عصیان کند و اطلاق خطابین در فرض عصیان تنافی دارند.

بیان محقق صدر را ملاحظه بفرمایید.